

ادبی و هنری



صفحه

۶

شماره

۳۲۰۳

سال
بیست و هفتم



اشرف السادات کمانی

دُرّ نابی که صدف پیش تو کم آورده
پاک، چون آبِ زلالی و تو باران منی

جان پاییز به زیبایی تو دل بسته
که طلوع همه شیداییِ آبان منی

به تو جانا چه بگویم که تو جانان منی
چه بگویم به تو که نور دو چشمان منی

چشم ها منتظر و عشق تو در دل دارند
شوقِ دیدار تو دارند که چون جان منی

نفس گرم تو دریایی و درسا شده است
تو که دُرّ گشته ای و پوشش پویانِ منی

تاریخ

۳

آبان

۱۴۰۰

دوشنبه



فاطمیما بنازاده



ساراسینکی

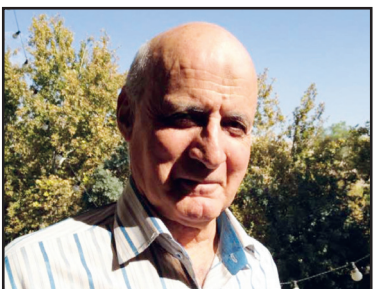


زنده یاد حکیمه کمایی



قاسم بغلانی

در کوچه قهر و آشتی
با پوزخندی
بی اعتنا
از من گذشت
حالا در بن بست ناامیدی
خیالش را به آغوش میکشم
سکوت غم انگیز و
مبهمی از غربت
و لالایی مرثیه واری
از رفتن و باز نیامدن
در آغوشش بود .
مहतاب گریست از
ابری ترین شبی
که بال و پر قویی را
در آغوش تنهایی ام جا
گذاشت ...



مهران نمازي

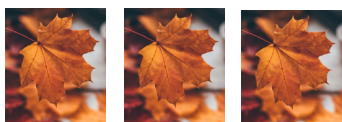
رقص موهایت مرا یکباره بر هم می زند
چشمها از پشت پلکت طعنه بر غم میزند
یک نگاهت نبض عشق است و نمی دانم چرا
رو به هر کس می کنی انگار کم کم می زند
شب که می آید هوای گریه هم دم می کند
مثل بندر قلب ساحل هم منظم می زند
مهربانتر از تو من هرگز ندیدم در غزل
لای لبخندی که حوا روی آدم می زند
نذر این دیوانه را بیت المقدس داده است
شهر چشمانت نفس با شوق مریم میزند
از سکوت می توان فهمید باران وقت عشق
روی چتر عاشق و معشوق نم نم می زند



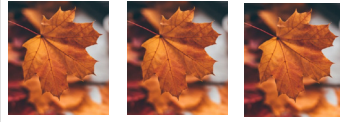
سعیده اسماعیلی "تنها"

"بیقرارت گشتم و میخواهمت دیوانه وار
صبر را با آدم دیوانه اصلا کار نیست"
من که عاشق گشته ام ازدوریش بس بیقرار
می کشم درد فراقش، اینکه جانا کار نیست
می شود آیا بماند یاد من در خاطرش
دلبری این نیست، رسم عاشق دلدار نیست
در سحرهایی که می سایم سری بر درگهش
می کشم اه از نهادو چشم او بیدار نیست
من که رسوا گشته ام در سوز ساز عشق او
در سرم غوغاست اما او به من غم خوار نیست
سوختم با شعله اش در روز و شبهای مدید
آخر این دیوانه دل دیوانه است هوشیار نیست
غافل از اینکه فنا شد عمر من در دوریش
آتشی انداخت بر دل، اینکه جانا یار نیست

مطلع نور آمده یاران چراغانی کنيد
دوری ازهرغصه وغم هرچه حیرانی کنيد
روی تاریک زمین گردیده روشن ازرخش
آمده "احمدص" بیايد جمله قربانی کنيد.
نور "صادق" می رسد بر جان جمله شیعیان
رهبرشیعه رسیده زود گل افشانی کنيد
بوی یوسف می رسد کنعانیان بیدارباش
جشن وشادی درمسیر مردکنعانی کنيد
گوش جان رابسپريدآيدصدای "مصطفی"
آیه آیه نوش دل بی هر پریشانی کنيد
شدمدینه غرق نورو مکه صدشهرچراغ
روزمیلاد گل است آری چراغانی کنيد
چون ملائک تشنه ی دیداررویش گشته اند
جان فدای هرکلام مردبارانی کنيد
بنده ایی ناچیز هستم دیده بردست شما
جان زهرايت "محمدص" عفوم ارزانی کنيد
برامام "صادق"وبر"احمد"مرسل نشان
دم به دم جاری به لب آن درنورانی کنيد.



عباس اوجی فرد



عاشقانه ترین شعرجهان راجه کسی گفته است
نزار قبانی یا رهی معیری؟
ان یکی برای بلقیس
و ان دیگری برای مریم فیروز
فرقی نمیکند هرکسی میخواهد گفته باشد
تو وقتی که از من دور و دورتر میشوی
انگار بیشتر به تو نزدیکتر شده ام
و وقتی که به من خیلی نزدیکتر می شوی
انگار از جهان و جانماری که برایم پهن کرده اند
بیشتر دور میشوم
من با تمام جنگجویان فاتح به سوی تو می ایم
و قصد تصرف هیچ سرزمینی را ندارم
فقط بگو از کدام طرف می آیی و به ما ملحق میشوی؟
میخواهم در سرزمینی که تویی انگور برداشت کنم
میخواهم در سرزمینی که تویی تنباکو برداشت کنم
و در نشا انگورها و تنباکوها
تمام قاعده های مرسوم قبیله ها را بهم بزنم
من تمام تاریخ های خونین را پشت سر گذاشته ام



منتظر داستان و اشعار شما هستیم
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به
دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل
ارسال نمایند.
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد
است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی شود.
toloudaily@gmail.com

کارشناس (این شماره) سرویس ادبی - هنری: اشرف السادات کمانی